

فصلنامه تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی

سال هفتم، شماره بیست و دوم، زمستان ۱۳۸۹

صفحات ۱۴۲-۱۲۵

درآمدی بر مسأله‌ی بغی و باغی در فقه شیعه و تطبیق آن بر جرم سیاسی^۱

دکتر طیبه قدرتی سیاهمزیگی*

چکیده :

یکی از جرایمی که، در شریعت مقدس اسلام، مورد عنایت و توجه شارع بوده، بغی و یا اقدام علیه حاکم اسلامی است. در حقوق اسلام، جرایمی همچون؛ توطئه برای براندازی حکومت اسلامی، مخالفت و ضدیت با حاکمان اسلامی پیوسته، مورد بحث قرار گرفته است. این مقاله، به بررسی مسأله بغی به عنوان یکی از مسایل فقه سیاسی شیعه می‌پردازد و از آن به عنوان یکی از مصادیق جرم سیاسی، در نظریه‌های حقوق سیاسی مدرن تعبیر می‌کند.

کلیدواژه: بغی، حقوق کیفری، جرم سیاسی.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۷/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۹/۱۴

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان



مقدمه

با مراجعه به کتب تاریخ اسلام، درمی‌یابیم که از همان بدو ظهور اسلام، جرایمی به وقوع پیوسته است؛ که صیغه‌ی سیاسی داشته‌اند. سوء قصد علیه جان پیامبر (ص) توطئه برای براندازی حکومت اسلامی، تحریک مردم برای ضدیت با پیامبر و شورش و قیام در برابر حکومت و ... نمونه‌هایی از این جرایم می‌باشند.

از همان ابتدای ورود پیامبر به مدینه، افراد متعددی از مشرکان و کسانی که به ظاهر اسلام آورده بودند، به انحاء مختلف، دست به مخالفت با این حکومت نوپا زدند؛ که بسیاری از آنها را می‌توان از مصادیق جرایم سیاسی به شمار آورد؛ تصمیم گروهی از منافقین به ترور پیامبر، هنگام بازگشت از غزوه تبوک، (سبحانی، فروغ ابدیت، ۲، ۴۰۵) طراحی نقشه قتل پیامبر، توسط یهودیان بنی‌نضیر، که با مسلمانان پیوند صلح بسته بودند. (خویی زاده، نگاهی به تاریخ اسلام، ۱۴۵) اقدام به ساختن مسجد ضرار، با هدف مقابله با حکومت اسلامی و... (سبحانی، فروغ ابدیت، ۴۸۵) از نمونه‌های جرایم سیاسی رخ داده در زمان پیامبر (ص) است.

آنچه از کتب تاریخی برمی‌آید، آن است که پیامبر اسلام (ص) حکم ثابت و مشخصی در مورد این جرایم نداده‌اند. به این معنی که حدی را در مورد این قبیل از اقدامات مقرر نکرده‌اند، بلکه به تناسب مجازات‌هایی چون قتل و حبس درباره‌ی آنها معمول داشته‌است و یا ایشان را مورد عفو قرار می‌دادند.

در زمان خلفای راشدین نیز، حرکت‌هایی علیه حکومت صورت پذیرفت، که می‌توان آنها را جرم سیاسی به‌شمار آورد. در زمان ابوبکر، حرکت‌ها و شورش‌هایی در برخی از نقاط تحت سیطره‌ی مسلمانان رخ داد؛ ارتداد گروهی از مسلمانان بعد از مرگ پیامبر به علل مختلف و امتناع گروهی از پرداخت زکات به حکومت مرکزی از جمله‌ی این مواردند. (آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، ۵۹۳)

در زمان حکومت امام علی (ع)، سه واقعه مهم یعنی؛ جنگ جمل، صفین و نهروان رخ داد، که مهمترین مستند برای جرایم سیاسی در حقوق جزای اسلام است و فقهای امامیه یا اهل سنت،

همواره در تعریف جرم سیاسی و حدود و ثغور آن و نیز نحوه‌ی برخورد با این مجرمان، به سیره‌ی آن حضرت استناد نموده‌اند.

جنگ‌صفین از طرف معاویه که حضرت با زمامداری حکومت اسلامی، وی را از امارت دمشق و شام برکنار کرد، برپا شد که نهایتاً با جریان حکمیت به نفع معاویه به پایان رسید. از نتایج همین جنگ جدایی گروهی از مسلمانان از جامعه‌اسلامی و مقابله ایشان با حکومت اسلامی بود که در تاریخ به خوارج معروف هستند. ایشان با تأویلی که از حکمیت داشتند آن را منحصر به خداوند می‌دانستند، لذا از جامعه‌اسلامی جدا شدند و به مبارزه مسلحانه علیه مسلمانان روی آوردند و حضرت علی(ع) در نبردی موسوم به نهروان ایشان را منهزم ساخت. (خوبی زاده، نگاهی به تاریخ اسلام، ۲۵۹)

سیره‌ی حضرت علی(ع) در شروع جنگ و در نحوه‌ی برخورد با اسرا و مجروحان خوارج مهمترین مستند جرایم سیاسی در حقوق جزای اسلامی است. جنگ جمل هم به تحریک گروهی از اصحاب همراه با عایشه، همسر پیامبر بود که دست به جنایاتی نیز زدند. ایشان نیز از سپاه علی(ع) شکست خوردند. به هر حال شورش ناکثین، قاسطین و مارقین را از نخستین جرایم سیاسی در تاریخ حکومت اسلام برشمرده‌اند. (همان، ۲۵۷)

چنان‌که بیان شد، هر چند در زمان پیامبر(ص) و خلفای بعد از ایشان و حکومت‌های بعدی جرمی تحت‌عنوان جرم سیاسی وجود نداشت؛ اما نمونه‌هایی که امروزه، با این نام شناخته می‌شوند و مصداق جرایم سیاسی هستند، در طول تاریخ اسلام اتفاق افتاده است و سیره‌ی ائمه معصومین در این مورد، مستند شرعی برای تقنین احکام مربوط به جرم سیاسی است. لذا می‌توان ادعانمود که احکام و مقررات مربوط به جرم سیاسی را می‌توان در حقوق اسلام پیدا نمود.

جرم سیاسی، مفهومی تازه و گسترده است، که مصادیق بسیاری را در بر می‌گیرد و موضوع بغی، که به‌عنوان یک موضوع حقوقی مستقل در فقه شیعه بیان شده است، می‌تواند یکی از مصادیق مهم و اساسی آن به شمار رود؛ با این مقدمه، جرم بغی را که در حقوق کیفری اسلام، دارای ماهیتی سیاسی بوده و به‌عنوان جرم سیاسی، مورد بحث و بررسی صاحب‌نظران حقوق اسلامی قرار گرفته است؛ مورد بررسی قرار می‌دهیم:



تعریف لغوی بغی

«بغی» در لغت به معنی عدول از حق، تجاوز، فساد، تکبر، دروغ، ظلم و عمل منافی آمده است و نیز گفته‌اند: اصل معنی «بغی»، حسد ورزیدن است و ستمگر را از این رو باغی نامیده‌اند که سرانجام حسادت ورزیدن، ستمگری و ظلم است. (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴، ۷۹-۷۸)

تعریف اصطلاحی بغی

در اصطلاح فقیهان، «بغی» به معنی ظلم و تجاوزی است، که علیه امام و حاکم اسلامی صورت گیرد. فقهای شیعه، موضوع بغی و باغی را در کتاب جهاد مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. از مجموع دیدگاه‌های فقهای بزرگ شیعه، در ادوار مختلف، چنین برمی‌آید که باغی، کسی است که ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

باغی، کسی است که بیعت خود با امام عادل را نقض کند و با احکام وی مخالفت ورزد؛ بر امام معصوم و عادل یا نایب او خروج کند. با وی به مبارزه برخاسته و مانع سپردن حق به او گردد؛ از فرمان وی سرپیچی نماید و امر او را اطاعت ننماید و نهی وی را ترک نکند. (طوسی، الخلاف، ۵، ۳۳۵؛ ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۲، ۱۵؛ مکی العاملی، المعه دمشقیه، ۲، ۴۰۷؛ سیوری، کنز العرفان فی فقه القرآن، ۱، ۳۸۶؛ کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ۴، ۳۶۷)

قدر جامعی که از این تعاریف به دست می‌آید این است که بغی را عبارت از خروج و قیام مسلحانه علیه امام عادل تعریف کرده است و لذا به نظر می‌رسد که این تعریف، اصطلاح خاصی در مقابل معنای لغوی نیست، بلکه همان ظلم و تعدی می‌باشد که لغویین بیان نموده‌اند.

نکته‌ی مهمی که از مقارنه‌ی این تعاریف و مفاهیم دانش سیاسی جدید به دست می‌آید این است که بر پایه‌ی تعاریف مزبور، بغی برخلاف تصور برخی از صاحب نظران، مصداق اثم جرم سیاسی نمی‌باشد و نیز با تعاریفی که در سطح بین‌المللی از جرم سیاسی می‌شود، فرق دارد. به عنوان مثال، فقها گروهی بودن جرم بغی را یکی از شروط اصلی تحقق آن می‌دانند، ولی در جرم سیاسی گروهی بودن به هیچ‌وجه شرط نیست. از طرفی در این جرم، برخی وجود امام معصوم را

شرط می‌دانند؛ یعنی در حال حاضر که امام معصوم حکومت را در دست ندارد، قاعداً بغی قابل تحقق نیست. مع الوصف ذکر تعاریف مزبور به خاطر وجود مسأله در کتب فقهی و آن هم به صورت نظری است، اما اکنون که حکومت اسلام و موازین اسلامی معیار و ملاک در وضع قوانین مختلف است، به نظر می‌رسد که در لزوم این شروط بایستی تجدید نظر کرد، زیرا تعریف بغی و احکام و شرایط تحقق آن نمی‌تواند ملاک و معیار مناسبی برای شناسایی جرم سیاسی و پاسخگوی مسائل عدیده‌ی مربوط به این گزاره‌ی حقوقی (حقوق جزای نوین) باشد.

ادله‌ی وجوب مقابله با باغیان

الف- قرآن

آیات متعددی مورد استشهاد و استناد فقها در مسأله‌ی اهل بغی قرار گرفته که از جمله مهمترین آن آیات عبارتند از:

۱- «وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فإن بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امرالله فإن فآت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین». هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد، هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. (حجرات، ۹)

این آیه مهمترین مستند جرم بغی است، که فقها و مفسران در مورد آن، فراوان بحث نموده‌اند. در شأن نزول این آیه آمده است که میان دو قبیله‌ی «اوس» و «خزرج» اختلافی افتاد و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند. بعضی دیگر نیز گفته‌اند: دو نفر از انصار با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حقم را به زور از تو خواهم گرفت، زیرا جمعیت قبیله‌ی من زیاد است و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول‌الله (ص) می‌رویم. نفر اول نپذیرفت و کار اختلاف بالا گرفت و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند و در این جا آیه‌ی فوق نازل شد و



وظیفه‌ی مسلمانان را در برابر این‌گونه اختلافات روشن ساخت. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۲۲، ۱۶۶-۱۶۵)

در خصوص دلالت آیه‌ی مزبور بر جرم بغی، اختلاف نظر وجود دارد. صاحب کنزالعرفان معتقد است که این آیه دلالت بر بغی ندارد، چراکه قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است، در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است، نه کفر و لذا قرآن مجید در آیه فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام اهل بغی را نمی‌توان به این‌گونه افراد تعمیم داد. راوندی نیز، دلالت این آیه بر جرم بغی را انکار کرده است. (سیوری، کنزالعرفان فی فقه القرآن، ۱، ۳۸۶)

برخی دیگر از فقها نظیر علامه حلی، شیخ طوسی و قاضی ابن براج این آیه را دال بر جرم بغی می‌دانند.

البته بحث در آیه فوق، راجع به نزاع و کشمکش‌هایی است که میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است و نه قیام بر ضد حکومت اسلامی، لذا به نظر نمی‌رسد که مراد از این آیه، بغی به معنای اصطلاحی آن باشد.

۲- وان نکتوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمه الکفر انهم لایمان لهم لعلمهم ینتهون. (توبه، ۱۲)

«و اگر سوگندهایشان را پس از عهد و پیمان خویش شکستند و به شما در دینتان طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که از پیمان‌شکنی دست بردارند.»

۳- یا ایها النبی جاهد الکفاروالمنافقین واغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بس المصیر. (همان، ۷۳) «ای پیامبر، با کفار و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت‌بگیر و جایگاه آنان دوزخ است و چه بدسرانجامی است.»

۴- الا تقاتلون قوماً نکتوا ایمانهم و همّوا باخراج الرسول و هم بدءوکم اول مرّه... قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین. (همان، ۱۳ و ۱۴)

«چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده‌ی خدا را بیرون کنند

و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟... با آنان بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان کند و شما را بر ایشان پیروز نماید و دل‌های گروه مؤمنان را التیام بخشد.»

ب - روایات

در کتب روایی شیعه و سنی، روایات فراوانی که در آنها به بیان احکام بغی و جهات مختلف آن پرداخته شده‌است، به وضوح دیده می‌شود. از آن جمله، روایات ذیل می‌باشند:

- ۱- امام صادق (ع) فرمودند: «جهاد بر دو نوع است: یک نوع جهاد علیه کافران تا هنگامی که مسلمان شوند یا جزیه دهند و نوع دیگر جهاد با گروه باغیان تا وقتی که دست از طغیان بردارند و یا کشته شوند. (الحرالعالمی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ۱۱، ۶۲)
- ۲- امام صادق (ع) فرمودند: «خداوند متعال، حضرت محمد (ص) را با پنج شمشیر مبعوث نمود. سه عدد از آنها بیرون از غلاف است و داخل غلاف نمی‌شود مگر این که جنگ به پایان رسد... و شمشیری که پنهان است و آن بر اهل بغی کشیده می‌شود. (همان، ۱۶)

ج - اجماع

در کتب مختلف فقهی، درباره‌ی وجوب قتال و نبرد با بغات ادعای اجماع شده‌است. از جمله صاحب جواهر در این باره می‌نویسد: «وکیف کان فلا خلاف بین المسلمین فضلاً عن المؤمنین فی انه یجب قتال من خرج علی امام عادل - علیه السلام - بالسیف و نحوه... بل الاجماع بقسمیه علیه...» (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۲۱، ۳۲۴)

همچنین علامه حلی در تذکره الفقهاء می‌گوید: «قتال اهل البغی واجب بالنص و الاجماع» (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۹، ۳۲۴)

به هر حال هیچ اختلافی بین مسلمین در مسأله وجوب قتال و نبرد با بغات وجود ندارد و اجماع (هم محصل و هم منقول) بر این مسأله دلالت دارد. البته ممکن است که این اجماع مدرکی باشد که در این صورت فاقد اعتبار و حجیت شرعی خواهد بود.

۴- عقل

بر اساس آیه ۹ سوره مبارکه حجرات، درمی‌یابیم که بغی یکی از مصادیق ظلم است و از طرفی هم قبیح بودن ظلم از مستقلات عقلیه است که عقل بدون وابستگی به شرع آن را درک می‌نماید و به مبارزه با ظلم و سرکوب ظالم حکم می‌کند و این حکم نیز براساس قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» مورد تأیید شارع نیز می‌باشد. علاوه بر این یکی از وظایف حکومت، ایجاد نظم و امنیت در جامعه است و لازمه‌ی برقراری نظم و امنیت این است که حکومت از قدرت کافی برخوردار باشد، بنابراین اگر افرادی به مخالفت با حکومت بپردازند، مبارزه با آنها از باب مقدمه واجب، واجب می‌شود، زیرا مرتفع نمودن موانع قدرت، مقدمه‌ی حکومت و برقراری امنیت است.

ارکان و شرایط تحقق بغی

شرایطی که از مجموعه آراء و نظرات فقها و علمای شیعه‌ی امامیه برای تحقق بغی می‌توان استنباط نمود عبارتند از:

۱- خروج و قیام مسلحانه علیه امام عادل

از تعبیرات فقها در متون فقهی، چنین برمی‌آید که مادامی که مخالفان با معارضان حکومت، دست به اسلحه نبرده و شروع به جنگ مسلحانه ننموده‌اند، درگیری و جنگ با ایشان از سوی حکومت جایز نمی‌باشد. در واقع، باغیان باید ابتدا شروع به قیام عملی و تعرض آشکار نمایند و عقاید و نظرات خود را ابراز نمایند تا بغی تحقق یابد و در صورتی که با پنهان‌کاری و مبارزه مخفی و یا به هر صورت دیگر مثلاً از طریق سخنرانی و یا تشکیل اجتماعات و یا جدا شدن از جامعه مخالفت خود را ابراز نموده و به مبارزه‌ی با حکومت بپردازند، حکم باغی را نخواهند یافت. علامه کاشف‌الغطاء در این باره می‌نویسد: «نباید کسی که در ضمیر و درون خود بغی را نگه داشته و اظهار نمی‌کند و یا اظهار می‌کند اما اظهارش فقط جنبه‌ی قولی دارد، مورد تعرض قرار گیرد.» (کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ۴، ۳۶۷)

از طرف دیگر، سیره حضرت علی(ع) در جنگ جمل و صفین و نهروان دال بر همین مطلب است، زیرا حضرت تا زمانی که مخالفین دست به قیام مسلحانه نمی‌زدند، با آنها به نرمی برخورد می‌نمود و هیچ‌گاه آغازگر جنگ با شورشیان نبوده است، حتی در مورد خوارج که آن حضرت را لعنت می‌کردند، تا زمانی که از فرمان حضرت سرپیچی نکرده بودند و از حاکم خود که از طرف آن حضرت منصوب گردیده بود، اطاعت می‌کردند، مورد تعرض واقع نگردیدند.

بنابراین به طریق اولی نمی‌توان کسی را که در اطاعت و فرمان حاکم عادل است اما از کارهای وی انتقاد نموده و اشتباهات وی را گوشزد می‌کند، باغی دانست و متعرض او گردید، مانند بعضی از خلفا که هرگاه مورد انتقاد قرار می‌گرفتند، به خشم نمی‌آمدند و می‌پذیرفتند، برخلاف عثمان که وقتی عمار یاسر او را نصیحت کرد و نامه‌ی اصحاب پیامبر را به او داد، چنان به سرو صورت و سینه‌ی عمار زد که استخوانهای سینه‌اش شکست. به هر حال شخص ناصح، باغی محسوب نمی‌شود. (مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ۶۶)

ظاهر کلمات برخی از فقها این است که جرم بغی، اختصاص به خروج بر امام معصوم دارد و شامل خروج بر امام عادل که معصوم نیست، نمی‌شود، بنابراین جرم بغی در زمان غیبت قابل تحقق نیست. (مکی العاملی، المعه الدمشقیه، ۲، ۴۰۷) اما اکثر فقهای امامیه، جرم بغی را در زمان غیبت نیز قابل تحقق می‌دانند و وقتی سخن از وجوب جنگ با اهل بغی را مطرح می‌کنند، بیان می‌دارند که جنگ با اهل بغی و هرکسی که بر امام عادل خروج کند، واجب است، زمانی که امام معصوم یا نایب وی مسلمانان را دعوت به جنگ نمایند. (مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق(ع)، ۲، ۲۷۸)

به نظر می‌رسد با توجه به اطلاق ادله بغی، نمی‌توان آن را مختص به خروج بر امام معصوم دانست، بلکه شامل خروج بر نایب امام در زمان غیبت نیز می‌شود و شاید منشأ این که بعضی از فقها، جرم بغی را منحصر به خروج بر امام معصوم دانسته‌اند، این بوده که در زمان حکومت امام، حکومت و ولایت فقط اختصاص به او داشته‌است، لذا روایات وارده بر بغی را حمل بر خروج بر امام معصوم علیه‌السلام نموده‌اند. اما با توجه به این که مورد نمی‌تواند مخصص باشد، باید به اطلاق روایات عمل نمود. علاوه بر این، اگر بپذیریم که اطلاقات، انصراف به امام معصوم علیه‌السلام دارند، می‌توان از باب عموم ملاک، احکام بغات را نسبت به کسانی که بر نایب امام(ع) خروج



می‌نمایند نیز جاری دانست، زیرا اگر فقیه و نایب امام (ع) در عصر غیبت نتواند با بغات برخورد نموده و آنها را طبق موازین اسلامی مجازات نماید، اساس نظام عدل اسلامی متزلزل شده و هرج و مرج جامعه اسلامی را فرامی‌گیرد و قطعاً شارع مقدس اسلام به این‌گونه امور راضی نخواهد بود. (مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام، ۶۶)

۲- گروهی یا جمعی بودن شورش و قیام

برخی از فقها از جمله شیخ طوسی، علی بن حمزه طوسی و ابن ادریس حلی، تحقق بغی را مشروط به گروهی بودن بغات دانسته و قیام و شورش فردی را بغی محسوب نمی‌کنند. از طرفی برخی دیگر از فقها از جمله شهید اول و شهید ثانی چنین شرطی را رد نموده‌اند. (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۷، ۲۶۲؛ ابن حمزه طوسی، ۹، ۱۶۴؛ ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ۲، ۱۵؛ شهید ثانی، ۲، ۴۰۷)

صاحب جواهر در توضیح مطلب می‌نویسد: «شاید به خاطر نصوص وارده در باب بغی است که شیخ طوسی و ابن ادریس حلی و ابن حمزه، کثرت بغات را شرط دانسته‌اند و در صورتی که عده‌ی کمی باشند، حکم محارب را بر آنها جاری ساخته‌اند. آنان استدلال نموده‌اند؛ به این مطلب که زمانی که ابن ملجم به حضرت علی (ع) ضربت زد و آن حضرت را مجروح نمود، ایشان در وصیت خود به امام حسن (ع) فرمود که به ابن ملجم احسان کنید و اگر من سلامتی خود را باز یافتم، به کار خویش واقف‌ترم و اگر به شهادت رسیدم او را مثله نکنید.» (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۲۱، ۳۳۲) این رفتار حضرت بیانگر آن است که ابن ملجم - لعنه الله علیه - باغی نبوده است. برخی از فقها از جمله علامه حلی در کنار این شرط، قید دیگری نیز اضافه نموده و معتقدند بغی زمانی تحقق می‌یابد که باغیان دارای قدرت و شوکت باشند به طوری که حاکم نتواند بدون فراهم نمودن نیروی کافی آنها را سرکوب نماید، لذا اگر باغیان جمعیتی ضعیف و ناتوان باشند که قدرت کافی برای مقابله با حکومت را نداشته باشند باغی محسوب نمی‌شوند. (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۹، ۴۱۰)



از بررسی مجموع آیات و روایات وارده در باب بغی و همچنین مطالعه سیره امامان به این نتیجه می‌رسیم که بغی، به جز از طریق یک عمل جمعی و گروهی شکل نمی‌گیرد و از عبارت «فئه‌ی باغیه» به معنی گروه سرکش و طغیان‌گر و تعبیر «طایفه‌ی باغیه» در آیه‌ی شریفه ۹ سوره‌ی حجرات و تعبیرات متعدد فقها و دانشمندان استفاده می‌شود که پذیرفتن چنین شرطی به واقع نزدیک‌تر است.

۳- وجود شبهه و تأویل باطل

برخی از فقها از جمله شیخ طوسی، علی بن حمزه طوسی و ابن ادریس حلی، به وجود آمدن شبهه را یکی از ارکان تحقق بغی می‌دانند، (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۷، ۳۳۲؛ ابن حمزه طوسی، ۱۴۱۰ الخلاف، ۹، ۱۶۴؛ ابن ادریس حلی، السرائر الحاوب، ۲، ۱۵) لذا اگر گروهی بدون آن که شبهه‌ای بر ایشان به وجود آمده باشد علیه حکومت قیام کنند عمل آنان بغی محسوب نمی‌شود. از طرف دیگر، صاحب جواهر در رد این شرط چنین می‌نویسد: «فقهای عظام که چنین شرطی را در بغی لازم دانسته‌اند، دلیلی بر مدعای خویش ندارند، بلکه واقع خلاف این مطلب است، زیرا اهل جمل (سپاه عایشه و طلحه و زبیر) و نیز اهل صفین (سپاه معاویه و اهل شام) شبهه‌ای نداشتند و حال آن که بر ایشان احکام بغات را جاری کرده‌اند. (نجفی، جواهر الکلام، ۲۱، ۳۳۳)

به نظر می‌رسد تازمانی که شورشیان بر اساس تأویل و پنداری نادرست علیه امام عادل دست به شورش زنند، عنوان باغی بر آنها صادق نخواهد بود، علاوه بر این باغیان می‌بایست اعتقاد به حقانیت و درست بودن نظرات و تفاسیر و تأویل‌های خود داشته باشند، لذا در واقع بغی از جهل مرکب مرتکبان آن ریشه می‌گیرد، جهلی که جاهلان نیز از وجود آن بی‌خبرند و اعمال و حرکات خود را در چارچوب شریعت و مسؤولیت‌های مذهبی توجیه و تفسیر می‌کنند و حتی کشته شدن خود در راه تحقق اهدافشان را نیز موجب ورود به بهشت و نیل به سعادت و فوز عظیم می‌دانند، همان‌گونه که خوارج در زمان امام علی (ع) چنین حالاتی را از خود نشان می‌دادند، در غیر این صورت چنانچه شورشیان خود را محق ندانند و با علم به حقانیت حکومت دست به قیام و شورش بزنند، دیگر باغی محسوب نگردیده، بلکه از مصادیق محارب و مفسد فی الارض محسوب می‌شوند.

۴- مسلمان بودن بغات

در مورد اسلام یا کفر بغات بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فقها از جمله سید مرتضی، شیخ طوسی و جمال‌الدین فاضل‌مقداد بغات را کافر می‌دانند. (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۷، ۲۷۸؛ فاضل‌مقداد، کنز‌العرفان فی فقه القرآن، ۱، ۳۸۶) و حال آن‌که گروهی دیگر از فقها از جمله صاحب‌جوهر حکم به فسق بغات داده‌اند و تنها خوارج را که گروه خاصی از بغات هستند را کافر می‌دانند. (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۲۱، ۳۳۸)

روایات زیادی در این باره وجود دارد که از آن جمله روایت مسعده بن زیاد است که از قرب الاسناد نقل شده که امام جعفر صادق (ع) از پدر بزرگوارشان چنین نقل فرمودند: «حضرت علی (ع) هیچ‌کدام از بغات را به شرک و نفاق نسبت نداد، بلکه چنین فرمود: ایشان برادران ما هستند که بر ما شوریده‌اند.» (الحرالعالمی، وسائل الشیعه، ۱۱، ۶۲)

تمامی این روایات دلالت بر مسلمان بودن بغات دارند و از طرفی هم به نظر می‌رسد که اگر گروهی اسلام را بپذیرند و شهادتین را بگویند، مسلمان محسوب می‌شوند، هرچند که ایمان واقعی نیاورده باشند و آیه شریفه «قالت الاعراب انا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم» (حجرات، ۱۴) ناظر به این مطلب می‌باشد که عده‌ای از اعراب نزد پیامبر اکرم (ص) آمدند و اظهار ایمان کردند و این آیه بر رسول اکرم (ص) نازل شد که به آنها بگو که ایمان هنوز در قلب‌های شما رسوخ نکرده است.

از طرف دیگر مسلمان بودن باغی لازمه‌ی داشتن تأویل و تفسیر باطل می‌باشد، زیرا اگر شخص مسلمان نباشد، دیگر تأویل و تفسیر نادرست او نسبت به تعالیم و دستورات و احکام اسلامی، بی‌معنا خواهد بود، لذا از التزام به اعتبار شرط قبلی، خود به خود التزام به شرط مسلمان بودن باغیان نیز حاصل خواهد شد، هرچند که این اسلام، یک اسلام ظاهری باشد. علاوه بر این اگر شورش و قیام از طرف غیرمسلمانان انجام گیرد، عمل آنها بغی نخواهد بود بلکه می‌توان آن را از موارد محاربه و افساد فی الارض قلمداد نمود.

احکام مربوط به بغات و روش برخورد با آنان

احکام مربوط به بغات از سه منظر قابل بررسی است و شیوه‌ی برخورد با آنان و مهمترین

حقوق آنان در سه مقطع؛ قبل از درگیری، در حال درگیری و پس از درگیری بررسی خواهد شد.

۱- قبل از قیام علنی و درگیری

بر امام یا حاکم دولت اسلامی لازم است قبل از جنگ و درگیری با بغات نسبت به ارشاد و هدایت و نصیحت آنها اقدام نماید. (علامه‌حلی، تذکره الفقهاء، ۹، ۴۲۱) مستند این حکم سیره‌ی حضرت علی(ع) است که آن حضرت قبل از جنگ با خوارج، عبدالله بن عباس را به سوی آنها فرستاد تا با آنها گفتگو کند و بعد از این که ابن عباس به سوی آنها رفت و به ارشاد و نصیحت خوارج و پاسخ به شبهاتی که برای آنها ایجاد شده بود پرداخت، گروهی از خوارج دست از شورش برداشتند و چهارهزار نفر باقی‌ماندند که حضرت با آنها جنگید و آنها را منهزم نمود. (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۷، ۲۶۵)

خطبه ۳۶ حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه که درخصوص نصیحت و اندرزگویی به خوارج ایراد گردیده، شاهد بر این مدعاست. البته این معنا از مفاد آیه‌ی شریفه (و ان طائفتان من المؤمنین...) نیز مستفاد است، زیرا در این آیه در وهله اول دستور به صلح و آشتی در بین مؤمنین می‌دهد. از طرف دیگر چون باغیان به واسطه‌ی تأویل نادرست و تفسیر غلط به شورش و قیام دست‌می‌زنند، لذا امید بازگشت ایشان از راه موعظه و تبیین حقایق می‌رود. از این رو بر دولت و حاکم اسلامی لازم است که تا حد ممکن در رفع شبهات آنها تلاش نماید.

۲- در اثنای درگیری

فلسفه جنگ با بغات، حفظ امنیت و آسایش عمومی مردم و حفظ حکومت می‌باشد و تا زمان دستیابی به این هدف، جنگ ادامه می‌یابد. اما از آن جهت که جنگ با بغات فقط پس از قیام علنی آنان مجاز شمرده شده، لذا با گروهی که مهبیای درگیری و جنگ نشده‌اند و شروع به جنگ ننموده‌اند، مقابله نمی‌شود و همچنین از تعقیب فراریان و تلاش جهت دستگیری و آزار و اذیت اسیرانی که امکان مقاومت و مقابله با دولت اسلامی را ندارند و دارای گروه و مرکزیتی نیستند، خودداری به عمل می‌آید و اسیران و زخمیان آنان نیز به قتل نمی‌رسند، مگر آن که بیم سازماندهی

و تجدید قوا در ایشان برود که در این صورت جنگ تا انهدام کامل آنها ادامه می‌یابد. (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۱، ۲۵۶)

۳- پس از خاتمه شورش و درگیری

بعد از آن که باغیان دست از قیام برداشتند و جنگ تمام شد، اموال باغیان مصادره نمی‌گردد و به آنان بازپس داده می‌شود، زیرا در جنگ جمل بنا به دستور حضرت علی (ع) اموال مردم بصره و کسانی که در جنگ شرکت نموده بودند و بعضاً در حین جنگ به دست سپاهیان امام علی (ع) افتاده بود، به صاحبانش مسترد گردید. البته این حکم در مورد سلاح و ابزار جنگی که با استفاده از آنها دست به قیام زده بودند، اجرا نمی‌گردد.

پس از شکست باغیان و دستگیری آنها، هیچ‌گاه مجازات اعدام برای باغیان دستگیر شده در نظر گرفته نمی‌شود و همچنین نمی‌توان زنان و فرزندان ایشان را پس از غلبه بر آنها به اسارت و بردگی گرفت، زیرا بنا بر نظر مشهور میان فقهای امامیه و اغلب فقهای اهل سنت، باغیان گروهی مسلمان منحرف هستند که از دین اسلام خارج نگردیده‌اند تا بتوان احکام کافر حربی را بر ایشان تحمیل کرد، البته برخی از فقهای شیعه همچون سید مرتضی در «الانتصار» اظهار داشته‌است که باغیان کافر هستند و احکام کافر حربی در مورد آنها جاری و ساری خواهد بود، از جمله آن که به بردگی و کنیزی گرفتن زنان و فرزندان آنان پس از دستگیری و پیروزی بر آنان جایز است. علاوه بر این، شکنجه و مثله نمودن باغیان در خاتمه نبرد و پس از دستگیری جایز نیست، چنانچه حتی چنین اعمالی در مورد کافر حربی نیز جایز نمی‌باشد.

مقایسه تطبیقی بغی و جرم سیاسی

در پایان این نوشتار، لازم است رابطه‌ی بغی و جرم سیاسی مورد بررسی قرار گیرد. روشن است که قطعاً نباید انتظار داشت در فقه جزایی اسلام که خاستگاه و ریشه‌های تاریخی آن به حدود یک‌هزار و چهارصد سال پیش بازمی‌گردد، صریحاً نامی از جرم سیاسی یا حتی چیزی شبیه به آن و یا در حدود این تعبیر برده شده باشد، زیرا این اصطلاح، اصطلاحی جدید و از سابقه‌ی



تاریخی چندانی برخوردار نیست.

گروهی از دانشمندان اسلامی که در فقه جزایی اسلام تحقیقات و مطالعات ارزشمندی به ثمر رسانده‌اند، این نظریه را مطرح کرده‌اند که در اسلام و حقوق جزایی آن، عنوان و مفهومی وجود دارد که دقیقاً منعکس‌کننده مفهوم جرم سیاسی و مرادف با آن است. اینان معتقدند که بغی همان جرم سیاسی و مجرم سیاسی در اسلام همان باغی است. (عوده، التشریح الجنایی الاسلامی، ۱، ۱۰۰)

اگرچه شباهت‌های بسیاری را می‌توان درخصوص شرایط و ضوابط تشخیص و اصول حاکم بر موارد تحقق بغی به‌طور خاص و جرایم سیاسی به‌طور عام مشاهده نمود و آثار و نتایج مشابه و بعضاً یکسانی را می‌توان در هر دو این پدیده‌ها ملاحظه نمود، اما این وجوه اشتراک تنها می‌تواند بغی را به عنوان یکی از مصادیق جرم‌سیاسی در بین سایر مصادیق آن مطرح نماید، نه آن که این دو پدیده را به لحاظ مفهومی مرادف و هم‌معنای یکدیگر قرار دهد، از جمله وجوه اشتراکی که بین جرم سیاسی و بغی وجود دارد، می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱- در جرایم سیاسی، اصولاً استرداد مجرمین سیاسی پذیرفته نمی‌شود و هیچ مجرمی به دلایل سیاسی مسترد نمی‌شود و ازطرفی هم در مورد باغیان فراری از میدان جنگ نیز، هیچ‌گونه تعقیب و دستگیری صورت نمی‌گیرد.

۲- مجرمان سیاسی به موجب یک عرف پذیرفته‌شده‌ی بین‌المللی نوعاً از رژیم ارفاقی و برخوردارملایمی درمقایسه با سایر مجرمان برخوردار هستند، همچنان که باغیان نیز پس از دستگیری به دست نیروهای حاکم، چنانچه خطری از ناحیه‌ی آنها متوجه حکومت نباشد، مورد اذیت و آزار و حتی مجازات قرار نمی‌گیرند و به حال خود واگذاشته می‌شوند.

در موارد بسیاری نیز بین جرم‌سیاسی و بغی تفاوت وجود دارد که دلیل بر تمایز و تعدد مفاهیم آنها می‌باشد که به برخی از آنها به طور اجمال اشاره می‌کنیم:

۱- در بغی لازم است که باغی در ضمن یک گروه متشکل و منسجم دست به قیام و شورش بزند و حتی به عقیده‌ی برخی از فقها این تشکیلات باید از قدرت و شوکت کافی برخوردار باشند تا بتوانند در مقابل حکومت خطری جدی ایجاد نمایند، لذا اگر شخصی به طور انفرادی علیه



حکومت قیام نماید یا آن که در ضمن یک گروه ضعیف و ناتوان به مقابله با نظام برخیزد، عمل وی بغی محسوب نمی‌شود درحالی‌که در جرم سیاسی، هیچ‌گاه تعداد افراد مرتکب جرم یا کیفیت توانایی و قدرت آنها در جرایم سیاسی حزبی یا گروهی، تعیین‌کننده نمی‌باشد.

۲- یکی از شرایط جنگ و مقابله با بغات و سرکوب نمودن آنها، آن است که باغیان دست به قیام مسلحانه و درگیری فیزیکی بزنند و لذا صرف ابراز عقیده و ایجاد تشکل و اجتماع به منظور اعلام نظرات ضدحکومتی تازمانی‌که عملاً منجر به قیام مسلحانه نگردیده‌است، بغی محسوب نمی‌شود و دولت اسلامی نیز به مبارزه و سرکوب آنها اقدام نمی‌کند، درحالی‌که در جرم سیاسی لزوماً درگیری و قیام مسلحانه نیست که جرم تلقی گردیده و مجازات می‌شود، بلکه بسیاری از جرایم سیاسی اصولاً با درگیری و جنگ همراه نمی‌باشند و دولت می‌تواند براساس مقررات قانونی، انواع جرایم سیاسی را به شکل مقرر مجازات نماید.

۳- چنانچه قبلاً اشاره‌شد؛ بغی اختصاص به مسلمانان دارد، یعنی شورش و قیامی را می‌توان بغی محسوب نمود که توسط گروهی از مسلمانان و آن‌هم به واسطه‌ی تأویل نادرست آنها از احکام دین انجام گیرد، درحالی‌که در جرم سیاسی هیچ‌گونه شرطی مبنی بر وجود، اعتقاد مذهبی خاص جهت تحقق جرم سیاسی قید نگردیده‌است و مجرم سیاسی می‌تواند از هر مذهب و یا اعتقادی که مبنای فکری او را شکل می‌دهد، برخوردار باشد.

۴- یکی از شرایط اساسی بغی آن است که شورش بر علیه امام عادل و حکومت مشروع صورت‌پذیرد هرچند که باغیان به واسطه‌ی شبهه و پندار نادرستی که دارند، حکومت را نامشروع قلمداد می‌کنند، لذا قیام برضد حاکم ظالم یا غیرعادل و حکومت‌های نامشروع، هیچ‌گاه در اصطلاح فقهی، بغی تلقی نمی‌گردد، حال آن‌که جرم سیاسی اعم از بغی است؛ بدین‌معنا که هم در حکومت‌های مشروع قابل تحقق است که مرتکبین جرایم به واسطه‌ی شبهات باطل و جهل مرکب دست به اقداماتی علیه نظام سیاسی حاکم می‌زنند (مانند بغی) و هم در حکومت‌های نامشروع که مرتکبین آن با انگیزه‌های اصلاح‌طلبانه و انسان‌دوستانه در راستای تحقق آرمان‌های والای خود و با آگاهی کامل علیه نظام حاکم به مقابله برمی‌خیزند. لذا جرم سیاسی هر دو مورد را دربرمی‌گیرد. اما در مواردی که حکومتی مشروع بوده و مشروعیت خود را نیز از راه صحیح



کسب‌نموده باشد و شخص با آگاهی نسبت به آن علیه نظام سیاسی حاکم دست به اقداماتی بزند، عمل او جرم سیاسی (و همچنین بغی) محسوب نمی‌شود. بنابراین باتوجه به وجوه اشتراک و همچنین اختلافات فراوانی که بین مفهوم بغی و جرم سیاسی وجود دارد، نمی‌توان بغی را عیناً جرم‌سیاسی و جرم‌سیاسی را عیناً بغی دانست، بلکه بغی یکی از مصادیق جرم‌سیاسی محسوب می‌شود که در حوزه‌ی فقه جزایی اسلام قابل بحث و بررسی می‌باشد.

نتیجه:

در حقوق اسلام عنوان «جرم سیاسی» که در حقوق نیز از اصطلاحات جدید است، مطرح نبوده و نیست، ولی از نظر احکام و محتوا می‌توان مقررات جرم‌سیاسی را پیدا نمود، که یکی از مصادیق آن، جرم بغی است که باتوجه به شرایط و ضوابطی می‌تواند یکی از مصادیق جرم سیاسی باشد. البته این موضوع بدان معنا نیست که حقوق اسلام با مصادیق دیگر جرم‌سیاسی امروزی مخالف است، بلکه با مراجعه به اصول کلی (اصل آزادی عقیده، وظایف حاکمان و والیان نسبت به زیردستان و ...) می‌توان احکام و شرایط مربوط به جرم سیاسی را استنباط نمود.

فهرست منابع:

۱- قرآن کریم

- ۲- آیتی، محمدابراهیم، **تاریخ پیامبر اسلام**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۱، چاپ دوم
- ۳- ابن ادریس حلی، ابی جعفر محمد بن منصور، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، جلد ۲، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱.
- ۴- ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید، **المحلی بالآثار**، جلد ۱۱، دارالجیل، بیروت، بی‌تا.
- ۵- ابن منظور، جلال‌الدین محمد بن مکرم، **لسان العرب**، جلد ۱۴، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵.
- ۶- الجزیری، عبدالرحمن، **الفقه علی المذاهب الاربعه**، جلد ۵، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰.



- ۷- الحر العاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، جلد ۱۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲.
- ۸- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، **تذکره الفقهاء**، جلد ۹، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۹.
- ۹- حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (محقق حلی)، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد ۱، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۱۵.
- ۱۰- سیوری، جمال‌الدین مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، **کنز‌العرفان فی فقه القرآن**، جلد ۱، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۱- الطوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، **الخلاف**، جلد ۵، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۰.
- ۱۲- الطوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، **المبسوط فی فقه الامامیه**، جلد ۷، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی‌جا، بی‌تا.
- ۱۳- عوده، عبدالقادر، **التشريع الجنایي الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی**، جلد ۱، دارالکتب العربی، بیروت، بی‌تا.
- ۱۴- کاشف‌الغطاء، شیخ جعفر، **کشف الغطاء**، جلد ۴، انتشارات بوستان، قم، ۱۴۲۲ ق، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۵- مرعشی شوشتری، سید محمد حسن، **دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام**، نشر میزان، تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۶- مغنیه، محمد جواد، **فقه الامام جعفر الصادق (ع)**، جلد ۲، انتشارات قدس، قم، بی‌تا.
- ۱۷- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، **تفسیر نمونه**، جلد ۲۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۸- مکی العاملی، محمد بن جمال‌الدین (شهید اول)، **المعه دمشقیه**، جلد ۲، داراحیاء‌التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- ۱۹- الموسوی، ابی‌القاسم علی بن‌الحسین (سید مرتضی)، **مسائل الناصریات**، بی‌جا، بی‌تا، ۱۴۱۷.
- ۲۰- نجفی، شیخ محمدحسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، داراحیاء‌التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- ۲۱- سبحانی، جعفر، **فروع ابدیت**، جلد ۲، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۰.
- ۲۲- سبحانی، جعفر، **فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام**، نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۳- خوبی زاده، بهمن، **نگاهی به تاریخ اسلام**، نشر آرین، کرج، ۱۳۸۰.